

برترین خلق خدا حضرت محمد ﷺ صفحه وجود خویش را از سراپرده عرش اعظم به آسمان دنیا امتداد می دهد. نخستین مرحله تجلی عبارت است از: نقطه آغازین (برزخ) یا سرادق عرش اعظم، سپس مرحله تجلی دوم که ظرف نون یا عرش اعظم است، سپس مرحله تجلی سوم که ظرف باء یا کرسی است، سپس چهارمین مرحله تجلی که نقطه دومین در خلق است. تمام این مراحل چهارگانه همان محمد ﷺ است....

سید احمد الحسن، توحید، مبحث خدا در خلق، ص ۶۶

گفت و گوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی مسیح | قسمت هشتم

پاسخ به داستان بزرگان یهود درباره تثنیه ۲:۳۳

استبدال | قسمت دوم

رسالت یمانی چیست؟!



سید احمد الحسن کیست؟

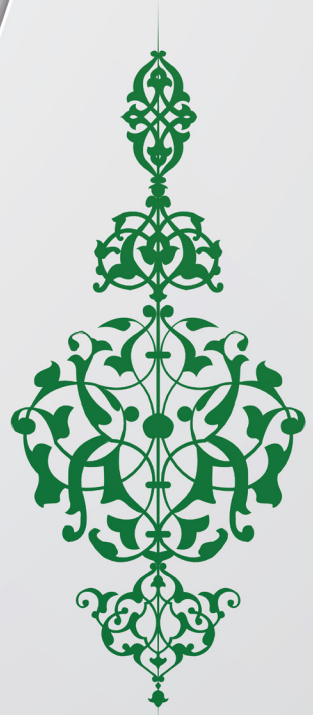
سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست



رسالت یمانی چیست؟!.....۳

استبدال | قسمت دوم.....۱۰

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده
عیسای مسیح | قسمت هشتم.....۱۴

سلسله‌مقالات پاسخ به موسی بن میمون
| قسمت هفتم.....۱۷

نشریه زمان ظهور

شماره ۱۹۶، جمعه ۵ بهمن ۱۴۰۳،
۲۴ رجب ۱۴۴۶، ۲۴ ژانویه ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.



رسالت یمانی چیست؟!

پاسخ به سؤالاتی مهم و پرتکرار درباره نقش یمانی

به قلم: محمدرضا عطوف

شاید همه شما با شنیدن نام احمد الحسن و مواجهه
با دعوت مهدوی او، درگیر این سؤالات شده باشید:
امام غایب چه نیازی به وکیل و وصی دارد؟!
ظهور او چه نیازی به زمینه ساز دارد؟!
این زمینه سازی دقیقاً به چه معناست و قرار است
چه مدت طول بکشد؟
ثمره و محصول آن چه خواهد بود؟
و ...
برای پاسخ به این سؤالات، ابتدا باید ببینیم شرط اصلی
اتمام غربت امام مهدی (عج) و ظهور وی چیست و چگونه
می توان به این مهم دست یافت؟



در برخی از روایات، کامل شدن حلقه ۳۱۳ نفره یاران امام مهدی علیه السلام، شرط اصلی ظهور او عنوان شده است؛ طبیعتاً این کامل شدن، یک بُعد کمی و یک بُعد کیفی دارد؛ یعنی لازم است تا تعداد یاران امام مهدی علیه السلام به ۳۱۳ نفر برسد، اما این یاران افراد عادی نیستند و به لحاظ روحی و معرفتی و اخلاقی در سطح والایی هستند. از همین رو در برخی از روایات، از ۳۱۳ نفر با عنوان «العدة الموصوفة» (تعداد توصیف شده) یاد شده و گفته شده است که هرگاه این تعداد توصیف شده فراهم آیند، ظهور امام مهدی علیه السلام محقق می شود؛ این یعنی صرفاً حضور ۳۱۳ نفر یار کافی نیست و این افراد دارای اوصاف و خصوصیات ویژه ای هستند.

اما اوصاف و ویژگی های این افراد چیست؟

در پاسخ باید گفت: در همان روایاتی که تکمیل حلقه ۳۱۳ نفره یاران امام مهدی علیه السلام به عنوان شرط ظهور عنوان شده، اوصاف آنان هم برشمرده شده است... سید احمد الحسن در پیوست پنجم و پایانی از کتاب عقاید/سلام و در بخشی تحت عنوان «من ينصر المهدی» (چه کسانی مهدی را یاری می دهند؟)، روایاتی را در ارتباط با یاران امام مهدی علیه السلام و اوصاف آنان نقل می کند؛ در یکی از این روایات می خوانیم:

«یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر ایشان وارد شد و به ایشان عرض کرد: «فدایتان شوم. به خدا قسم، من شما و دوستان شما را دوست می دارم. آقای من، چقدر شیعیان ما زیادند! ایشان به او فرمود: «آنان را ذکر کن.» آن مرد گفت: «بسیارند.» امام فرمود: «آنان را شمرده ای؟» آن مرد عرض کرد: «آنان بیش از این ها هستند.» [و غیرقابل شمارش اند]. امام صادق علیه السلام فرمود: «بدان، هرگاه آن تعداد توصیف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند، شمارشان کامل شود، آنگاه چنان که شما می خواهید خواهد شد؛ ولی شیعه ما کسی است که ...» [۱]

نمی‌کنند. گویا چیزی برگردنشان نبوده است و از آن چیزی نیفتاده است، به‌خاطر پستی دنیا نزد ایشان؛ - شکم‌هایشان از روزه فرورفته است؛

- پلک‌هایشان از تسبیح فرسوده شده است؛

- چشمانشان از گریه ضعیف شده است؛

- صورت‌هایشان در اثر شب‌زنده‌داری زرد شده است. این چهرهٔ آنان است که خداوند آن را در انجیل مثال زده و در تورات و فرقان و زبور و صحف اولی آنان را توصیف کرده است و فرموده است:

(سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ) [سوره فتح، آیه ۲۹] [علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این مثل ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل]. منظور زردی صورت در اثر شب‌زنده‌داری است.

- آنان افرادی هستند که در حالت آسانی و سختی به برادران نیکی می‌کنند؛ و در حالت سختی نیز دیگران را بر خودشان برتری می‌دهند.

کردم: "چون ما در میان خود فردی را نمی‌یابیم که برادرش در نزد او برتر از درهم و دینارش باشد و چنین می‌بینیم که دینار و درهم نزد ما برتر از برادری است که ولایت امیرالمؤمنین، ما و او را کنار یکدیگر قرار داده است." حضرت در پاسخ فرمود: "این چنین نیست، ولی شما ایمانتان کامل نمی‌شود، تا آن که قائم ما قیام کند. در این هنگام است که خداوند عقل‌هایتان را گرد می‌آورد و مؤمن کامل می‌شوید ...". [۳]

و در ادامهٔ حدیث، امام صادق (علیه السلام) اوصاف ۳۱۳ نفر یار امام مهدی (علیه السلام) را برمی‌شمارد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

- ارزش همهٔ دنیا نزد آنان، به اندازهٔ بال پشه نیست؛

- اگر همهٔ آنچه در دنیا و در آن است، طلای سرخ شود و برگردن یکی از آنان باشد و سپس از گردن آنان بیفتد، هیچ چیزی احساس

و در ادامهٔ همین حدیث، امام صادق (علیه السلام) اوصاف ۳۱۳ نفر یار امام مهدی (علیه السلام) را برمی‌شمارد. برخی از این اوصاف از این قرار است:

- صدایشان از گوششان تجاوز نمی‌کند (کنایه از متانت و سکینه و وقار)؛

- اهل کینه و کدورت نیستند؛ - خواسته‌هایشان با یکدیگر برخورد و اختلاف پیدا نمی‌کند، هرچند از شهرهای مختلفی باشند؛

- اهل حرص و مال‌اندوزی نیستند؛ - سبک‌بال و کم‌هزینه و خانه‌به‌دوش هستند؛

- اهل درخواست از دیگران نیستند ولو آن که از گرسنگی بمیرند (عزت نفس دارند)؛

- اهل مواسات هستند و برادران و هم‌نوعان خود را بر جیب خود مقدم می‌دارند. [۲]

همچنین در حدیث دیگری که سید احمد الحسن در همین پیوست به‌نقل از امام صادق (علیه السلام) آورده، می‌خوانیم:

"زید می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: "می‌ترسیم که مؤمن نباشیم." حضرت فرمود: "چرا؟" عرض



از دست دادن آنان و ای وای از هم‌نشینی با آنان. اگر آنان را یافتید و از نور آنان گرفتید، به واسطه آنان در دنیا و آخرت هدایت می‌شوید و رستگاری می‌یابید؛

- آنان در میان مردم از گوگرد سرخ هم نایاب‌تر هستند؛

- زینت آنان، طول سکوت برای کتمان سراسر است و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات با برادران در حالت آسانی و سختی. این زینت آنان و دوستی آنان است. خوشا به حال آنان و چه نهایت زیبایی است؛

- آنان ارث‌برنده فردوس و در آن جاودان هستند. مثال آنان در اهل بهشت، مانند فردوس نسبت به بهشت است. آنان هستند که در آتش آنان را می‌طلبند و در بهشت نعمت می‌بینند. این، سخن اهل آتش است: **(وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ)** [سوره ص، آیه ۶۲] (و می‌گویند ما را چه شده است که مردانی را که آنان را از [زمره] اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم؟) آنان اشرار مردم نزد ایشان هستند. خداوند جایگاه آنان را بلند می‌کند تا آنان را ببینند. این باعث حسرت آنان در آتش می‌شود

- آنان نزد مردم بدترین مردم هستند و نزد خداوند بهترین مردم هستند؛

- دل‌هایشان از خداوند ترسان و هراسان است؛

- زبان‌هایشان در زندان است و سینه ایشان پناهگاه راز خداوند است. (اهل کتمان سر هستند)؛
- نگهبانان علم و معدن صبر و حکم، و پیروی‌کنندگان پیامبران و راست‌گویان و شهدا و شایستگان هستند؛

- زیرکانی هستند که منافقان، آنان را کر و کور و بی‌خرد می‌شمارند، اما در آنان کری و کوری و بی‌خردی نیست؛

- آنان زیرک، فصیح، صبور، حکیم، باتقوا، نیکوکار و برگزیده خداوند هستند؛

- ترس برای خداوند، آنان را ساکن نموده است و زبان‌هایشان را ترس از خداوند و پنهان کردن رازش ساکت کرده است؛

- وای! چقدر شوق هم‌نشینی و سخن گفتن با آنان را دارم. ای وای!

خداوند آنان را توصیف کرده است و فرموده است: **(وَيُؤْتِرُونَ عَلَي أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)** [سوره حشر، آیه ۹] (هرچند در خودشان احتیاجی [میرم] باشد، آنها [برادرانشان] را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشان‌اند که رستگاران‌اند). به خدا قسم، رستگار شدند و به نجات رسیدند.
- اگر مؤمنی را ببینند، او را احترام می‌کنند و اگر منافقی را ببینند، از او دوری می‌کنند؛

- اگر شب آنان را فراگیرد، زمین را فرش خود و خاک را بالش خود قرار می‌دهند؛

- برای آزادی خود از آتش، نزد پروردگارشان تضرع می‌کنند؛

- وقتی شب را به روز می‌رسانند، با مردم رفت‌وآمد می‌کنند؛

- خودشان در سختی هستند و بدن‌هایشان تیره است. مردم از آنان در راحتی هستند. (برای جامعه انسانی کم‌هزینه و پرفایده هستند)؛



به عنوان نمونه در روایتی می خوانیم:
 «روز قیامت این ۳۱۳ نفر که همان امت محمد ﷺ هستند [از پیش روی امت ها] عبور می کنند و امت ها می گویند: اینان همگی پیامبرند!» [۶]
 و در روایتی دیگر امیر المؤمنین ﷺ می فرمایند:
 «پدر و مادرم به فدایشان! آنها عده ای هستند که نام هایشان در آسمان معروف است و در زمین گمنام اند، نه پیشینیان بر آنها سبقت می گیرند و نه پسینیان به آنها می رسند.» [۷]
 و مطابق روایت دیگر، پیامبر آنان را برادران خود نامیده که مشتاق دیدارشان بوده است. [۸]

و در حدیثی از امام باقر ﷺ هم آمده، زمینی که آنها بر آن گذر می کنند بر آنها افتخار می کند و به عبور کردن آنها، فخر فروشی می کند. [۹]

و می گویند: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) [سوره انعام، آیه ۲۷] (ای کاش، بازگردانده می شدیم) تا مانند آنان شویم. آنان برتر بودند و ما اشرار هستیم و این حسرتی برای اهل آتش است. [۴]

آری، چنان که ملاحظه نمودید ۳۱۳ نفر یار امام مهدی ﷺ انسان هایی عادی نیستند و اوصافی که برای آنان بر شمرده شده، ویژگی هایی است که در اولیای الهی دیده می شود. در حقیقت، آنان جزو مقربین هستند که در سوره واقعه از آنان یاد شده و اهل آسمان هفتم (یعنی آسمان عقل و عصمت و پاکی) هستند. [۵]
 و به همین خاطر است که اهل بیت به شدت آنان (یعنی ۳۱۳ نفر یار مقرب امام مهدی) را مدح و ستایش نموده اند؛ در این باره سید احمد الحسن روایاتی را در کتاب *متشابهات*، ج ۳، سؤال ۸۰ نقل نموده است که خواندن آنها خالی از لطف نیست.

اما یک سؤال مهم:

آیا چنین انسان هایی خود به خود و بدون مربی و راهنما به چنین مقام و مرتبه ای می رسند و به ویژگی های برجسته ای که خواندیم آراسته می شوند؟
 نیک می دانیم که هر انسان برجسته ای در طول تاریخ - خواه رهبران دینی یا شخصیت های سیاسی یا مصلحان اجتماعی - دست کم در مقطعی از زندگانی خود تحت تعلیم و تربیت بوده و آموزش دیده اند. چنان که معروف است که هر امام یا پیامبر نیز پیش از آغاز رسالت خود به دست امام یا پیامبر پیشین آموزش دیده تا مهبای پذیرش رسالت الهی بشود. حال، **آیا منطقی است که بپذیریم این ۳۱۳ نفر - که همان امت موعود هستند و وجودشان شرط اصلی ظهور امام مهدی ﷺ است - خود به خود و بدون مربی و راهنما به چنین مقام و مرتبه ای می رسند و به ویژگی های برجسته ای که خواندیم آراسته می شوند؟!**

ضمن این که از یاد نمی بریم که این عده قرار است وجودشان شرط آمدن امام مهدی ﷺ باشد، بنابراین نمی توان گفت که اینان دست پرورده خود امام مهدی خواهند بود. پس اینان تربیت شده چه کسی هستند؟ معلم و مربی این ۳۱۳ نفر، خودش اولین و ارشد این سید و سیزده نفر است؛ همان کسی که پیامبر در وصیت نامه خود از او با عنوان اول المؤمنین یاد می کند [۱۰] و مطابق روایات دیگر، او اولین نفر از ۳۱۳ نفر بوده



که از بصره و نامش احمد است. [۱۱ و ۱۲]

در واقع باید گفت روزگار عقیم است که همچون ۳۱۳ نفر را بزاید، پس باید یمانی بیاید تا آنان را بسازد!
و از همین روست که کتب آسمانی و روایات اسلامی، پیش از آن که از جنگاوری فرستاده آخرالزمان سخن بگویند، یک صدا و متفق القول به رسالت تربیتی و تعلیمی وی اشاره کرده‌اند.

برای مثال، قرآن کریم می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) [سوره جمعه، آیه ۲ و ۳] (اوست خدایی که میان مردمی درس نخوانده، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد، اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند [و نیز در میان] گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته‌اند [فرستاده‌ای می‌فرستد] و او عزیز و حکیم است. این نعمت خداوند است که به هرکه خواهد ارزانی‌اش دارد و خدا را بخشایشی است بزرگ).

سید احمد الحسن در کتاب وصی و فرستاده امام مهدی (عج) در تورات، انجیل و قرآن، در توضیح و تفسیر این آیات می‌نویسد:

«یعنی گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته‌اند، در بینشان فرستاده‌ای از خودشان خواهد فرستاد تا آیات خداوند را بر آنان بخواند و آنها را پاک سازد و به آنان کتاب الهی و حکمت خداوند را بیاموزد. به‌طور قطع، امکان ندارد حضرت محمد (ص) بعد از رحلتش به‌سوی خداوند، آیات خداوند را بر دیگری که پس از درگذشت او به دنیا می‌آیند بخواند، پس باید بعد از او فرستاده‌ای باشد؛ فرستاده‌ای از امّیین یعنی امّ‌القرای زمان خودش و این صفات را داشته باشد که آیات خداوند را تلاوت کند و مردم را پاک سازد؛ یعنی آنها را پاکیزه گرداند تا در ملکوت آسمان‌ها نظاره کنند، و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد.» [۱۳]

یا مثلاً در انجیل متی، اصحاب ۲۴، شماره ۴۶-۴۴ می‌خوانیم که

عیسی (ع) فرمود:

«پس شما نیز آماده باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسرانسان می‌آید. پس آن بنده امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا آنها را در وقتش طعام (یا همان علم و معرفت و حکمت) دهد. در این حال، خوشا به حال آن بنده‌ای که چون آقایش آید، او را در چنین کاری مشغول یابد.»

سید احمد الحسن در همان کتاب، در توضیح این آیات از انجیل می‌نویسد:

«این بنده امین دانا کیست جز فرستاده‌ای از جانب امام مهدی، عیسی، ایلیا و خضر (ع)؟!» [۱۴]

و در انجیل یوحنا، اصحاح ۱۶، شماره ۱۲-۱۴ از زبان عیسی (ع) چنین می‌خوانیم:

«۱۲ و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، ولی الآن طاقت تحملشان را ندارید ۱۳ ولی هنگامی که او، یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد، زیرا که از خود تکلم نمی‌کند، بلکه فقط به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور بسیاری به شما خبر خواهد داد ۱۴ او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.» [۱۵]



- [۱۰] شیخ طوسی، الغیبة، چاپ جمکران، ص ۳۰۰.
- [۱۱] یزدی حائری، الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۱؛ سید بن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۲۸۶؛ گلیپایگانی، منتخب الأثر، ص ۱۸۳.
- [۱۲] محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامة، ج ۱، ص ۵۶۶؛ مصطفی آل سید حیدر کاظمی، بشارة الإسلام، ص ۱۸۱.
- [۱۳] سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن، ص ۴۱.
- [۱۴] همان، ص ۵۳.
- [۱۵] همان، ص ۵۴-۵۵.
- [۱۶] همان، ص ۵۵.
- [۱۷] محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳.

منابع:

- [۱] محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ص ۲۱۰.
- [۲] همان
- [۳] عدة محدثین، الأصول الستة عشر (أصل زید الزراد)، ص ۷.
- [۴] همان
- [۵] ر.ک: سید احمد الحسن، عقاید الإسلام، ص ۳۴۸-۳۵۰.
- [۶] احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۲.
- [۷] نهج البلاغه، خطبة ۱۸۷.
- [۸] ابن فهد حلی، تحصین، ص ۲۳؛ و از منابع اهل سنت: طیرانی، معجم اوسط، ج ۵، ص ۳۴۱؛ بیهقی، سنن کبری، ج ۱، ص ۸۲.
- [۹] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳.

همچنین در تورات، سفر اشعیا، اصحاب یازدهم، شماره ۱-۲ آمده است:

«۱ و از تنه یسی نهالی خارج می شود و شاخه های از ریشه هایش خواهد شکفت ۲ و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند» [۱۶]

چنان که معروف است که بیست و هفت حرف توحید، توسط قائم و نجات بخش آخرالزمان منتشر خواهد شد. امام صادق (ع) می فرمایند:

«علم بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را بین مردم نشر می دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و بیست و هفت حرف را منتشر می سازد.» [۱۷]

گمان می کنم اکنون به پاسخ سؤالات ابتدای این نوشتار رسیده ایم؛ در واقع یمانی شرط اصلی ظهور امام مهدی (ع) را -که همان کامل ساختن -کمی و کیفی- حلقه یاران امام مهدی (ع) است- محقق می سازد و این گونه برای آمدن امام مهدی (ع) و اتمام غربت وی زمینه سازی می کنند، و این کاری است که سید احمد الحسن با دعوت خود و علوم و معارفی که منتشر ساخته به انجام رسانده و سال هاست که فرموده: «منتظر شنیدن صدای قدم هایتان در ملاأ علی [یعنی آسمان هفتم] هستم.» طبیعتاً ادامه ماجرا به ما برمی گردد و از خداوند خواستاریم تا توفیق دهد و بتوانیم گامی در راستای اتمام غربت امام مهدی (ع) و آمدن او برداریم.

والحمد لله رب العالمین و السلام علی محمد و آله الأئمة و المهديین



استبدال

تا کجا باید بود؟! | قسمت دوم

به قلم: ستایش حکمت

در قسمت پیشین، به بحث استبدال و عامل مؤثر نخست پرداختیم. اولین عاملی که به آن پرداختیم (طبق آیات و روایات و نهی شدیدی که از آن شده‌ایم) عامل بخل ورزیدن در انفاق بود، زیرا خدای سبحان مؤمنان را به انفاق در راه خدا دعوت کرده است. یکی از مصادیق انفاق، بذل جان و مال و شهرت در راه خدای سبحان و اعتلای حق و برپایی حاکمیت الله در زمین است. بنابراین کسی که در این مرحله از انفاق بخل بورزد شایستگی حضور و مشارکت در پروژه عظیم برپایی حاکمیت الله در زمین را ندارد و در معرض استبدال قرار گرفته است.

در این قسمت، به عامل دوم خواهیم پرداخت که می‌تواند مؤمن را در خطر استبدال و جایگزینی قرار دهد. جا دارد در عامل ضعف ایمان به نبوت و رسالت حجت خدا با دقت بیشتری توجه کنیم. از تبعات این عامل، این است که حجت خدا را در حد یک فرمانده می‌بینی نه کسی که جایگاهی الهی دارد و تمام جوانب دستوراتش باید اطاعت شود و مقامی عظیم نزد خدای سبحان دارد.

و رسول او کند دانسته به گمراهی
سختی افتاده است). [۲]

(پیغمبر ﷺ زینب دختر عمه خود را
به زید، غلام آزاد کرده خود تزویج
کرد و زینب گفت: "من از اشراف
قریشم. غلامی را به شوهری نپذیرم."
آیه فوق نازل شد و پذیرفت).

اگر یمانی آل محمد ﷺ را به عنوان
حتی الهی بپذیریم و او را یکی
از جانشینان رسول الله ﷺ و بلکه
جانشین خداوند سبحان در زمین
بدانیم، پس او سزاوارتر از ما بر
ماست و باید در برابر اراده و حکم
او تسلیم باشیم و نافرمانی نکنیم.
نافرمانی از او ما را به ورطه گمراهی
آشکار خواهد کشاند که نتیجه اش در
معرض استبدال قرار گرفتن است.
شاید امروز همه مؤمنان به سید
احمدالحسن، بر این باور باشیم
که نسبت به یمانی آل محمد ﷺ
نافرمان نیستیم بلکه حتی نافرمانی
از ایشان از ذهنمان هم نگذرد، اما
آیا در واقعیت این چنین است؟ آیا
ما در برابر حکم و اراده ایشان تسلیم
محض هستیم؟

جان و مال در اطاعتش مضایقه
نکنند] و زنان [در اطاعت و عطوفت
و حرمت نکاح، به حکم] مادران
مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی
شخص [در حکم ارث] بعضی بر
بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم اند
از انصار و مهاجرین [که با هم عهد
برادری بسته اند]، مگر آن که به
نیکی و احسان بر دوستان خود [از
مهاجر و انصار] وصیتی کنید که این
[تقدم وصیت بر ارث خویشان] هم
در کتاب حق مسطور گردیده است). [۱]

و گویی معنای این آیه با آیه ای
دیگر از سوره احزاب برایمان واضح تر
می شود.

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا
قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ
لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا)
(و هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری
که خدا و رسول حکم کنند اراده و
اختیاری نیست [که رأی خلافی
اظهار نمایند] و هرکسی نافرمانی خدا

ممکن است برخی از افراد،
یمانی آل محمد ﷺ را در حد یک
فرمانده که انصار امام مهدی ﷺ
را فرماندهی می کند ببینند، چنانچه
برخی از مخالفان دعوت مقدس
یمانی ﷺ بر همین عقیده اند که
یمانی ﷺ در حد یک فرمانده است
و نه بیشتر. مؤمنان نیز با وجودی
که بر این عقیده و باور هستند که
یمانی آل محمد ﷺ خلیفه و جانشین
اصلح خداوند در زمین است و
طاعتش را واجب می دانند، ولی
متأسفانه در عمل در تسلیم پذیری
و تبعیت از ایشان تلاشی صورت
نمی گیرد و ایشان در تمام جزئیات
اطاعت نمی شود. این همان ضعف
بزرگی است که مقدمات خطر
سقوط را فراهم می آورد.

این مسئله را باید به یک قضاوت
خارجی بسپاریم تا در یک بررسی،
عملکرد چندین ساله ما را در دعوت
الهی برآورد کند که آیا در حقیقت
ایشان را همان امامی می بینیم که
اطاعت نکردنش مستوجب آتش
است؟ یا نه فقط در حد فرمانده
لشکری که اطاعت نکردنش قابل
چشم پوشی است؟!

آیا واقعاً او را واجب الاطاعه
می دانیم و با این حال طاعتش را
به جا نمی آوریم؟!

آیا او را جانشین خداوند سبحان در
زمین می دانیم و از دستورات اخلاقی-
معرفتی ایشان در کتاب هایش بهره
نمی بریم و مزین به آن نمی شویم؟!

در قرآن کریم آمده: (النَّبِيُّ أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ
أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا
إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي
الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (پیغمبر اولی و
سزاوارتر به مؤمنان است از خود
آنها [یعنی مؤمنان باید حکم و اراده
او را مقدم بر اراده خود بدانند و از

انصار خوب خدا!

فقط کافی است به زندگی روزمره مان
نگاهی بیندازیم. ببینیم امر ایشان در
کدام گوشه از زندگی دنیایی مان معطل
باقی مانده است؟ و صد افسوس که این
همان نافرمانی از یمانی ﷺ در آن زمینه
است. تاریخ پر از شواهدی است که
نشان می دهد غفلت مؤمنان به هلاکت
خودشان، یا انزوای امام و پیشوایشان و
بلکه شهادت او انجامیده است.

هرچند امامان معصوم علیهم السلام به مؤمنین رحمت عظیمی دارند، اما تکلیفی که خداوند بر عهده ما نهاده بر قوت خویش باقی است. آیا گروه مؤمنی که با امام حسین علیه السلام بودند و ایشان بیعت از دوش لشکرش برداشتند و عده زیادی در سیاهی شب نام خود را از دفتر زندگانی محو کردند و امام را تنها گذاشتند، با آن تعداد اندک وفاداران به حسین بن علی علیه السلام یکسان اند؟

در اینجا پرسش هایی مطرح می شود:
ما در چه مرتبه از ایمان به یمانی
آل محمد علیهم السلام قرار داریم؟
آیا این اندازه از ایمان، در همراهی با
حجت زمان علیه السلام کفایت می کند؟
آیا به تقویت ایمان نیاز نداریم؟



اثر نمی پذیرد و پند و موعظه در او اثرگذار نیست. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً) (سپس دل های شما بعد از آن [معجزات بازهم] سخت گردید همانند سنگ ها، بلکه سخت تر از آنها). [۴]

۲. ترس از انجام گناه ندارد:

چنین کسی بر گناه اصرار می ورزد و از ارتکاب هیچ جرمی حیا ندارد و احساس ندامت و پشیمانی نمی کند. امام علی علیه السلام: «أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ ذَنْبٌ أَصَرَّ عَلَيْهِ عَامِلُهُ» «بزرگ ترین گناه نزد خداوند، گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار ورزد». [۵]

۳. سستی در عبادت:

به عبادات الهی اهمیتی نمی دهد، مانند اهل نفاق که در هنگام عبادت، آن را با کسالت انجام می دهند. قرآن کریم می فرماید:

قطعاً برای محفوظ ماندن از خطر استبدال، باید از ضعف ایمان خارج شویم. بنابراین باید نشانه های ضعف را بدانیم و درصدد برطرف کردن این ضعف باشیم تا در همراهی حجت خدا شکست نخوریم.

نشانه های ضعف ایمان و آثار آن

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«ایمان در باطن و درون شما پوسیده و کهنه می شود مانند لباس که کهنه می شود، پس از خدا بخواهید که ایمان را در دل هایتان تجدید و نو کنید». [۳]
از آثار و نشانه های ضعف ایمان، می توان موارد زیر را برشمرد:

۱. قساوت قلب:

اگر کسی به قساوت قلب دچار شود، قلب و دل او در برابر آنچه انسان را به خدا و روز حساب یادآور می شود،

و همین هشدار رسول الله ﷺ کافی است که بنگریم با سلاله طاهر پیامبر ﷺ در زمین چه می‌کنیم؟ امید است با تربیت نفس‌ها، به‌زودی صدای گام‌های مؤمنان به دعوت یمانی آل محمد ﷺ در ملأ اعلیٰ طنین‌انداز شود تا جایی که جایگاه ثابت و دائمی‌شان شود.

منابع:

- [۱] سورة احزاب، آیه ۶.
- [۲] سورة احزاب، آیه ۳۶.
- [۳] نهج الفصاحه، حدیث ۶۱۳.
- [۴] سورة بقره، آیه ۷۴.
- [۵] غرر الحکم، ۳۱۳۱ حدیث.
- [۶] سورة توبه، آیه ۵۴.
- [۷] غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۷۰.
- [۸] سورة بقره، آیه ۱۵۵.
- [۹] سورة غافر، آیه ۴ و ۵.
- [۱۰] مختصر البصائر، ص ۴۸۰.

(وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ) [۶] (نماز نگزارند جز به حال کسالت، و انفاق نکنند جز آن که سخت کراحت دارند).

۴. دوچهره بودن:

چنین مؤمنی آرام آرام به سمت نفاق گام برمی‌دارد و آنچه را در دل پنهان دارد او را به‌سوی خارج شدن از دعوت الهی پیش می‌برد.

حضرت علی (ع): «إِيَّاكَ وَ النَّفَاقَ فَإِنَّ ذَا الْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ» از نفاق و دورویی دوری کن، چرا که انسان دورو نزد خداوند آبرومند نیست. [۷]

۵. اهل جزع و ناسپاسی است:

چنین کسی طاقت امتحان و ابتلای الهی را ندارد و همین که خداوند اندکی او را با سلامتی و مال و فرزند امتحان می‌کند به ناسپاسی و حتی کفر روی می‌آورد. یکی از حکمت‌های بلا این است که خداوند با سختی‌ها و بلاها بندگان را می‌آزماید و در این آزمایش تنها کسانی که صبر پیشه می‌کنند پیروز و رستگار هستند. پروردگار متعال می‌فرماید: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) [۸] (قطعاً همه شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران!).

۶. اهل مجادله و گفت‌وگوی باطل و بیهوده‌اند:

در مقابل آیات ناظر به جدال احسن، آیات فراوانی از مناظره و جدال مذموم نهی می‌کنند، آیاتی همچون: (مَا يُجَدِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا... *... وَ جَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ) [۹] (فقط کافران در آیات خدا جدل کردند ... به باطل جدل کردند تا بلکه حق را بکوبند).

با دانستن موارد پیشین، به ضعف ایمان خود چیره شویم تا با تقویت ایمان از خطر سقوط در مهلکه استبدال در امان باشیم.

در قوم بنی اسرائیل نیز، ضعف ایمان به نبوت و رسالت حضرت موسی علیه السلام دیده می‌شد. بیشتر آنها او را به چشم یک فرمانده نگاه می‌کردند تا یک پیامبر عظیم‌الشان، حتی برخی از مؤمنان از پذیرفتن فرمان او نیز سربیزی می‌کردند؛ و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هرچه بر بنی اسرائیل گذشت بر ما نیز خواهد گذشت.»

«كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ، خَذُوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ، وَ الْقِدَّةَ بِالْقِدَّةِ.» [۱۰]



گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

| قسمت هشتم |
آیا حجت‌های الهی باید به تمام زبان‌ها مسلط باشند؟

به قلم: متیاس

در طول مسیر کلیسا تا منزل، الیاس حتی یک کلمه سخن نگفت و سعی می‌کرد حرفی نزنند که سبب دلخوری ساره نشود. او پس از ورودشان به خانه، گوشی همراهش را در دست گرفت و به سراغ صفحهٔ وهب رفت تا او را مسدود کند که دیگر هیچ پیامی از سوی او به آنها ارسال نشود. اما هنگامی که وارد صفحهٔ او شد، پیام تازه‌ای از وهب دریافت کرده بود. او برایش نوشته بود: «از من پرسیدی که آیا احمد الحسن می‌تواند به زبان فارسی و زبان‌های زندهٔ دنیا سخن بگوید؟ پاسخ من این است: بله! قطعاً اگر خدا بخواهد، احمد الحسن قادر خواهد بود که نه تنها به زبان‌های زندهٔ دنیا که به تمامی زبان‌ها صحبت کند، اما خب اگر تسلط به زبان‌ها را نشانهٔ حقانیت شخص مدعی می‌دانی، با موسی چه کنیم که از انبیای بزرگ الهی است، اما نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل روان سخن بگوید و مشکل زبانش با برانگیخته شدن برادرش هارون حل شد تا او به نیابت از ایشان سخن بگوید؟ همان طور که می‌دانی آیات مربوط به لکنت زبان موسی بسیار است و برای کوتاهی پاسخ به همین آیات بسنده می‌کنم:

اما خب اگر تسلط به زبان‌ها را نشانهٔ حقانیت شخص مدعی می‌دانی، با موسی چه کنیم که از انبیای بزرگ الهی است، اما نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل روان سخن بگوید و مشکل زبانش با برانگیخته شدن برادرش هارون حل شد تا او به نیابت از ایشان سخن بگوید؟

(پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه لکنت زبان دارم و کند زبان هستم.»* خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کرو بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟* پس الآن برو و من با زبانت خواهم بود، و هرچه باید بگویی تو را خواهم آموخت.»* گفت: «استدعا دارم، ای خداوند که بفرستی به دست هرکه می فرستی.»* آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت، هارون لای را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید.* و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت.* و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود.»[۱]

حال می خواهی چه کنی؟! موسی را انکار می کنی، چون حتی به زبان خودش نیز نمی توانست سلیس و روان سخن بگوید؟

یا این آیات را در کتاب حزقیال خوانده ای؟

«و مرا گفت: «ای پسر آدم، بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن.* زیرا که نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل.* نه نزد قوم های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقیناً اگر تو را نزد آنها می فرستادم، به تو گوش می گرفتند.»[۲]

حال می خواهی چه کنی؟! موسی را انکار می کنی، چون حتی به زبان خودش نیز نمی توانست سلیس و روان سخن بگوید؟

می بینی، اینجا نیز خطاب به حزقیال نبی بیان شده است که تو را به سرزمین دور و بیگانه ای که نمی توانی زبان شان را بفهمی، نمی فرستم.

یا پیشنهاد می کنم درباره دانیال نبی در کتاب مقدس جست و جو کنی! او نیز که از انبیای بزرگ خداوند است، به بابل فرستاده می شود و زبان سرزمینی را تعلیم می بیند که به آنجا به اسارت برده می شود، و آن را نمی دانسته و بلد نبوده است.

حال تکلیف دانیال چه می شود؟ آیا می پذیری که نبی خداوند است یا تکذیبش می کنی؟!

پیشنهاد می کنم درباره دانیال نبی در کتاب مقدس جست و جو کنی! او نیز که از انبیای بزرگ خداوند است، به بابل فرستاده می شود و زبان سرزمینی را تعلیم می بیند که به آنجا به اسارت برده می شود، و آن را نمی دانسته و بلد نبوده است.

از او خواست اجازه بدهد که آن کتاب را دوباره دانلود کرده و بخواند. الیاس با لحن ناامیدانه و با دلخوری گفت: «تو قول داده بودی که تحت تأثیر سخنان آن مدعی و یارانش قرار نگیری! اما امروز همانند یک مسلمان متعصب صحبت، و از آنان دفاع کردی. ساره، من دوست ندارم تو را از دست بدهم و آرامشی که تا کنون داشته‌ایم از زندگی‌مان برود. فکر کن اصلاً احمد الحسنی وجود ندارد، وهبی نیست که پاسخمان را بدهد، و اصلاً اسم کتاب سیزدهمین حواری به گوشت نخورده است. بیا مثل قبل زندگی کنیم.» الیاس این سخنان را می‌گفت درحالی‌که اشک در چشمانش حلقه زده بود. او حقیقتاً همسر و زندگی‌شان را دوست داشت و اکنون آنها را در معرض از دست دادن می‌دید.

ساره با دل‌سوزی پاسخ داد: «الیاس جان، چرا فکر می‌کنی آرامش زندگی‌مان در خطر است؟! مگر من پس از خواندن کتاب احمد الحسن با تو و زندگی‌مان چه کردم؟! باور کن حتی شوق زندگی‌ام بیشتر شده است. من با مطالعه آن کتاب و یادگیری مطالب جدیدی که تا کنون نمی‌دانستم، احساس شادابی می‌کنم. نمی‌دانم چطور بگویم! هر لحظه مشتاق‌تر و سرزنده‌تر از قبل آن را می‌گشایم تا بخوانم و یاد بگیرم. همین! این احساس من چه خطری دارد؟! ساره با لبخند و به آرامی ادامه داد و گفت: «در ضمن، من از اسلام و مسلمانان دفاعی نکردم، الیاس! فقط قبول کن که توضیحات کشیش، آن پاسخ‌ها را می‌طلبید. تو را نمی‌دانم، اما من از جواب‌های او قانع نشدم.»

الیاس از ساره خواست که صحبت در این باره را تمام کند و به احترام عشق و علاقه‌ای که بینشان است، دیگر درخواست دانلود مجدد کتاب سیزدهمین حواری را نکند و همه‌چیز را فراموش کند؛ البته که هردوی آنها می‌دانستند که در ظاهر این تصمیم گرفته می‌شود، اما حقیقت آن است که فکر احمد الحسن و ادعایش از ذهن آنها پاک نمی‌شود.

این گفت‌وگوی داستانی ادامه دارد ...

منابع:

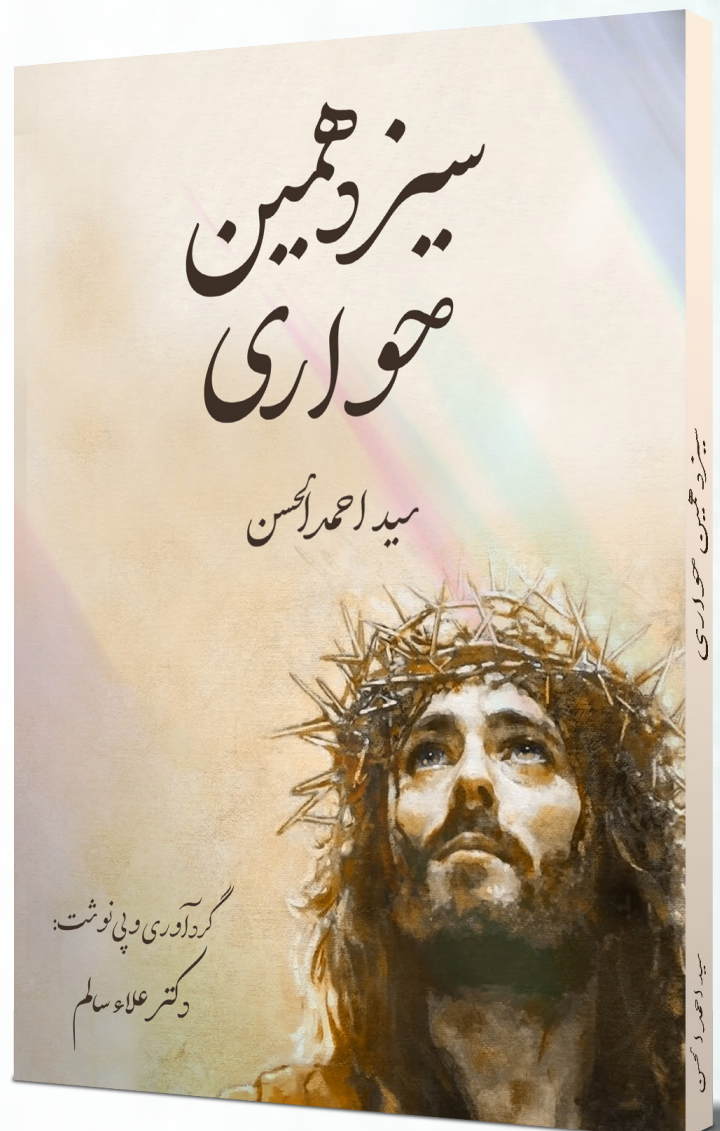
[۱] خروج ۱۰:۴-۱۶.

[۲] حزقیال ۴:۳-۶.

بازهم این سخنم را تکرار می‌کنم که اگر مایل باشی، از قانونی برایت بگویم که همه خلفای خداوند بر زمین، با آن قانون حقانیت خود را ثابت کرده‌اند.»

الیاس با بی‌حوصلگی پاسخ وهب را خواند و دیگر جوابی به او نداد و او را مسدود کرد. بعد از آن، کتاب سیزدهمین حواری را نیز از گوشی خود حذف کرد و سپس از ساره خواست که او نیز آن کتاب را پاک کرده و دیگر به سراغ آن نرود. این درخواست تنها سخنی بود که الیاس بعد از بازگشت به منزل به ساره گفت. ساره هم چون متوجه ناراحتی همسرش شده بود، برخلاف میل باطنی‌اش آن کتاب را از گوشی خود حذف کرد. بین آنها هیچ حرف دیگری ردوبدل نشد. الیاس به سخنانی که ساره نزد کشیش زده بود، فکر می‌کرد و در دلش آشوب بود؛ و ساره غصه‌دار از اینکه دیگر نمی‌تواند کتاب احمد الحسن را بخواند، چراکه او بسیار کنجکاو و مشتاق یادگیری مطالب جدید بود و خودش هم نمی‌دانست چرا آن قدر به آن کتاب انس گرفته بود.

ساعتی گذشت و ساره عمیقاً احساس می‌کرد که دلش مطالعه آن کتاب را می‌خواهد. به سراغ همسرش رفت و



گردآوری و پی‌نوشت:
دکتر علاء سالم

سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون | قسمت هفتم

پاسخ به داستان بزرگان یهود دربارهٔ تثنیه ۲:۳۳

به قلم: یهوشوع ربوبی

متن حقوق که منطبق بر

دوایم ۲:۳۳ است، به ما

می‌گوید فردی از فاران در آینده

می‌آید



موسى بن ميمون

سؤال دوم.

همچنین تبلیغ کسانی که هیچ قابلی در بین آنها وجود ندارد و هیچ نتیجه امیدبخشی از تبلیغ به دست نمی آید، حکیمانه نیست. پس چگونه می توان پذیرفت که خدای حکیم [۲] کاری مخالف حکمت کرده است؟!

سؤال سوم.

وقتی گفته شود تورات بر سه شخص نازل شد، یعنی آن دو فرد و موسی دارای یک جایگاه اند و از نظر اخلاص تفاوتی بین این سه نبوده و نیست. یعنی بزرگان یهود قبول کردند که دو شخص مانند موسی وجود داشته است. بنابراین با چنین عظمتی که آن دو شخص داشته اند، پس چرا هیچ یادی از آنان در تنخ نیامده است؟! اما از آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام سخن آمده است؟!

سؤال چهارم.

طلوع کردن به معنای ظهور جزئی ناکامل و پیش از ظهور است و درخشان شدن به معنای ظهور کامل است؛ چرا آنها توضیحی درباره علت تفاوت بین عبارت (طلوع کرد) و (درخشان گردید) نداده اند؟! چرا سکوت کرده و به بیان یک تفسیر سطحی بسنده کرده اند؟!

• پاسخ به داستان بزرگان یهود از حَبَقوق

می گویم:

مقدمه. در حَبَقوق فصل ۳ می خوانیم:

(دعای حَبَقوق نبی بر شُجُونُوت. * ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سال ها زنده کن! در میان سال ها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را به یاد آور. * خدا از تیمان آمد و قَدُوس از جبلِ فاران، سِلاه. جلال او آسمان ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. * پَرُئو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قَوّت او در آنجا بود. * پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پای های او می بود.) [۳]

موسی بن میمون به یک داستان اشاره می کند؛ داستانی که درباره تقدیم تورات به رومیان و اعراب، قبل از تقدیم تورات به یهود است. این داستان نشان می دهد بشارتی که درباره درخشش خدا از فاران است، اشاره به این موضوع دارد که خدا قبل از تقدیم تورات به یهود، تورات را به اعراب تقدیم کرد، اما آنان نپذیرفتند! بنابراین میزان درستی این داستان را از راه کتاب مقدس بررسی می کنم.

• داستان تقدیم تورات به رومیان و اعراب

ابن میمون در ادامه می گوید:

«حکیمان ما یادشان مبارک، به ما گفته اند که خدا ستوده و بلندمرتبه باد، قبل از زمان موسی به یک پیامبر دستور داد که نزد رومیان برود و دیگری نزد اعراب برود تا تورات را به آنها تقدیم کند. به نوبه خود آن را رد کردند.

هنگامی که موسی بعداً نزد ما فرستاده شد، ما پذیرش خود را با کلمات «هرآنچه خداوند گفته است انجام خواهیم داد و اطاعت خواهیم کرد» (خروج ۷:۲۴) نشان دادیم. واقعه فوق قبل از مکاشفه سینا اتفاق افتاده است، در نتیجه، کتاب مقدس در زمان گذشته صحبت می کند: «او آمد، تابش کرد و درخشید» که ثابت می کند در این کلمات، هیچ پیش گوئی ای در نظر گرفته نشده است.» پایان نقل قول.

• سؤالاتی پیرامون داستان بزرگان یهود

سؤال اول.

مقتضای رحمت الهی است که هنگامی که قابلی وجود ندارد، فرستاده خود را امر به تبلیغ نکند، بلکه بندگان را به سبب رحمتش رها کند که منتظر امر خدا باشند. چون اگر آنها را تبلیغ کرده بود و قبول نمی کردند، نتیجه این می شد که مستحق جهنم می شدند. پس چگونه می توان پذیرفت که خدای رحم کننده [۱] کاری مخالف رحمتش کرده است و برای رومیان و اعراب که قابلی در آنها وجود نداشت، رسولانی را ارسال کرد؟!

به چند نکته دقت کنیم:

هشتم

فردی که از فاران و یمن آمد و متن بالا کاملاً بر او منطبق است، فرستاده خدا محمد ﷺ و پس از او خاندان اویند. [۶]

در نتیجه، متن حقوق که منطبق بر دواریم ۲:۳۳ است، به ما می‌گوید که فردی از فاران در آینده می‌آید و در نتیجه، برای رد کردن داستان بزرگان یهود - که گویا باب میل ابن‌میمون نیز بود - کافی است.

• در پایان

در این نوشتار، داستان بزرگان مذهبی یهود که موسی بن میمون آن را درباره دواریم ۲:۳۳ آورد، با چند دلیل رد شد:

اول آن که ارسال فرستاده به سوی رومیان و اعراب پیش از موسی ﷺ، در حالی که آنان قابل نبودند، کاری مخالف رحمت و حکمت خداست و در نتیجه، الوهیت مطلق داشتن خدا را نقض می‌کند. همچنین مشخص شد آنچه در حقوق، فصل سوم، می‌خوانیم مطابق با دواریم ۲:۳۳ است و این متن آینده بودن حداقل قسمتی را که درباره فاران آمده است اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که آنچه بزرگان یهود گفتند، از اساس ساختگی است و آنچه درباره آمدن خدا از فاران در کلام موسی ﷺ می‌خوانیم، درباره محمد ﷺ و پس از او درباره جانشینان ایشان ﷺ است.

منابع:

[۱] ر.ک: تهیلیم (مزامیر) ۶:۲۵؛ ۸:۱۴۵-۹؛ إخا (مراثی) ۳۲:۳.

[۲] یوئل ۲:۱۳؛ دواریم ۱۴:۲۴؛ ویقرا ۱۹:۱۳.

[۳] حقوق ۱:۳-۵.

[۴]



[۵] به کتاب توحید نوشته سید احمد الحسن رجوع کنید؛ همچنین در کتاب پیدایش ۲۷:۱ می‌خوانیم: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.» انسان اساساً بر فطرت خدا خلق شده است و می‌تواند صورت خدا در خلق باشد، البته اگر مواظب فطرت خود باشد؛ از آنجا که انبیای خدا پاک بودند و مواظب فطرت خود بودند، پس آنها صورت‌های خدا در خلق یا خدا در خلق هستند.

[۶] ر.ک: سید احمد الحسن، عقاید الاسلام، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

اول

این متن مطابق آنچه در تثنیه ۲:۳۳ خواندیم است، یعنی درخشش خدا از کوه فاران.

دوم

حقوق نبی صدها سال پس از موسی ﷺ می‌زیست؛ پس اگر از آینده صحبت کند، برای زمان قبل از موسی ﷺ نیست.

سوم

کلمه (آمد) که در این ترجمه مسیحی برگردان فعل عبری (אָמַד) است، اشتباه است؛ زمان آن به آینده اشاره دارد و نه گذشته! مالیم از علمای یهودی قرن ۱۸م و استاد دستور زبان عبری و مفسر کتاب مقدس نیز این آیه را به اتفاقی در آینده تفسیر کرد. [۴]

پس زمان فعل با داستان علمای یهودی درباره تثنیه ۲:۳۳ نمی‌خواند.

چهارم

آنها که معتقدند تیمان فقط در دوم است، باید اثبات کنند که متن بالا پس از پیش‌گویی حقوق ﷺ در آنجا اتفاق افتاد.

پنجم

یهودیان، یمن را نیز יָמֵן یا تیمان می‌نویسند و می‌خوانند؛ کافی است این عبارت را در اینترنت جست‌وجو کنید.

ششم

در گذشته، سرزمینی به اسم تهامه وجود داشت که قسمت‌هایی از عربستان، از جمله مکه یا فاران را پوشش می‌داد و به صورت یک نوار در کنار دریای سرخ قرار گرفته بود و آن از یمن بود؛ پس فاران از تهامه و تهامه از یمن بود.

هفتم

خدا آمدن و رفتن و دست‌وپا ندارد؛ پس کسی که از فاران می‌آید، خدا نیست، بلکه صورت خدا در بین خلق است. [۵]

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.